

# تحلیل تطبیقی مکانیسم تلازم معرفت نفس و معرفت رب<sup>۳</sup> از دیدگاه ابن سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا

محسن ایزدی<sup>۱</sup>، حسن جعفریان<sup>۲</sup>

## چکیده

حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» رابطه‌ی ژرف و دیالکتیکی میان «معرفت نفس» و «معرفت رب» ترسیم میکند. پژوهش پیش رو به تحلیل تطبیقی ژرف‌ساختهای فلسفی «مکانیسم تلازم معرفت نفس و معرفت رب» در سه نظام فکری فلسفه اسلامی می‌پردازد. با روشی توصیفی-تحلیلی و در چارچوبی تطبیقی، واکاوی میشود که ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا، هر یک با مبانی متافیزیکی متمایز، گذر از خودشناسی به خداشناسی را چگونه تحلیل میکنند. یافته‌ها نشان میدهد که ابن سینا در چارچوب حکمت مشائی، با تکیه بر «تجرد ایستای نفس» و «روش برهانی قیاسی»، مکانیسمی دو وجهی را طراحی کرده

است: گذر از خداباوری به تجرد نفس (بعد متافیزیکی) و استنتاج از تجرد نفس به خداشناسی (بعد معرفت‌شناختی) که در آن «عقل فعال» نقش محوری ایفا مینماید. در مقابل، سهروردی با بنیان نهادن نظام بر محور «نور» و «ظلمت»، مکانیسم را بر «سنخیت وجودی» نفس نوری با نور الانوار استوار می‌سازد. در این نگاه، خودشناسی بمثابة «یادآوری» هویت اصیل نورانی و از طریق «سلوک عملی» و «اشراق»، بصورت حضوری و بیواسطه به خداشناسی می‌انجامد. در حکمت متعالیه، ملاصدرا با اتکا بر «اصالت وجود»، «تشکیک وجود»، «حرکت جوهری» و «فقر وجود معلول»، مکانیسمی وجودی ارائه میدهد. در این نظام، خودشناسی همان شهود حضوری «عین الربط» بودن نفس و عین شناخت خداوند است. تحقیق

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ m.izadi@qom.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، قم، ایران؛ hasanjafarian7239@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1405.31.3.6.8

حاضر، نه تنها گامی در غنابخشی به تاریخ فلسفه اسلامی است، بلکه پاسخی به بحران هویت و معنویت انسان معاصر است که نشان می‌دهد راه‌هایی «از خودبیگانگی» در بازگشت به خویشتن و کشف آینه‌وارگی نفس برای تجلی حق تعالی است.

**کلیدواژگان:** معرفت نفس، معرفت رب، مکانیسم تلازم، ابن‌سینا، سهروردی، ملاصدرا، تحلیل تطبیقی.

#### مقدمه

حدیث شریف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵: ۴/۱۰۲)، بعنوان محوری اساسی در حکمت و عرفان اسلامی، رابطه‌ی ژرف و دیالکتیکی میان «معرفت نفس» و «معرفت رب» ترسیم می‌کند. این گزاره، صرفاً یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه بنیانی معرفت‌شناختی برای نیل به کمال انسانی و گشودن باب شناخت خداوند است (مطهری، ۱۳۷۶: ۳۵۴).

انسان بمتابه «عالم صغیر» و دارنده‌ی مقام «خلیفة‌اللہی»، آینه‌ی است که قابلیت تجلی اسماء و صفات الهی را دارد. «تمائل العالم الکبیر بالعالم الصغیر لما عرف الباری عز شأنه. و الشارح الحق ناطق به حیث یقول صلی اللہ علیہ وسلم «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» (ابن‌سینا، ۱۴۰۰: ۳۳۷). از اینرو، خودشناسی و خداشناسی، دو روی یک سکه و در طول تاریخ تفکر بشر هم‌ارز بوده‌اند؛ در متون دینی اسلام، از آیات قرآن کریم همانند «سنرهم آیاتنا... فی انفسهم» (فصلت/ ۵۳) و «وفی انفسکم افلا تبصرون»

(ذاریات/ ۲۱) تا احادیث معصومین (علیهم‌السلام)، طبق فرمایش حضرت علی (ع) «شناخت خود، سودمندترین شناختهاست» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۷۱۲). بر این اصل تأکید شده است که جهان‌شناسی و خداشناسی، متوقف بر نفس‌شناسی است (حسن‌زاده‌آملی، ۱۳۸۶: ۴۳). این معرفت، نه تنها گوهر کمالات وجودی انسان را نمایان می‌سازد، بلکه با ارائه «علم حضوری» به نفس، نقطه‌ی اتکایی محکم برای شناخت سایر حقایق فراهم می‌آورد (جاوید، ۱۳۹۲: ۱۵).

با این حال، انسان معاصر، در پرتو غفلت و خودفراموشی، به «نسیان خداوند» دچار گردیده و در نتیجه، از خود بیگانه شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۲۱۹). اینجاست که پیوندی وجودی میان این دو معرفت آشکار می‌شود: فراموشی خدا، به فراموشی خود می‌انجامد و بعکس. در فلسفه اسلامی رابطه‌ی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، از دیرباز مورد توجه حکمایی چون ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا بوده است. ملاصدرا سفرهای چهارگانه عقلی را بر محور همین نسبت متقابل انسان و خدا بنا نهاده است (نصر، ۱۳۷۹: ۹۵-۹۴).

تاکنون پژوهشهایی نزدیک به موضوع مقاله حاضر منتشر شده است (حبیبی و حسینی الموسوی، ۱۳۹۰؛ اسفندیاری و الیاسی، ۱۳۹۹؛ رجبی، ۱۳۹۲) اما اثری مستقل درباره‌ی نحوه‌ی سیر از معرفت نفس به معرفت خدا در اندیشه‌ی سهروردی، ملاصدرا و ابن‌سینا وجود ندارد. آنچه پژوهش حاضر را از مقالات مشابه متمایز

میسازد اینست که در این تحقیق چگونگی شکلگیری معرفت نفس در آراء این سه فیلسوف و سپس نحوه سیر از معرفت نفس به معرفت خدا مورد بررسی میگیرد. سؤال اصلی نوشتار پیشرو آنست که سازوکار تحقق تلازم بین معرفت نفس و معرفت رب از دیدگاه ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا چیست و چه وجوه اشتراک و افتراقی در تحلیل این سه فیلسوف از این جهت وجود دارد؟ مقاله پیش رو بر این فرض مبتنی است که در آراء این سه فیلسوف، مشترکاتی در موضوع مورد بحث وجود دارد؛ چراکه دیدگاههای هر سه متأثر از آیات و روایات است. همچنین با توجه به اختلافی که بین سه مکتب مشاء، اشراق و حکمت متعالیه وجود دارد، در دیدگاههای این سه اندیشمند تفاوتی نیز قابل جستجو خواهد بود.

این تحقیق با واکاوی نظاممند آراء این سه حکیم، در پی تبیین مبانی نظری، مراحل و فرایند این شناخت توأمان است. پاسخ به این پرسش، برای انسان معاصر که در بحران هویت و معنویت دست و پا میزند، میتواند راهگشای تعالی گوهر وجودی او در پرتو شناخت خالقش باشد.

## ۱. تلازم معرفت نفس و معرفت رب و

### مکانیسم آن از نظر ابن سینا

مکانیسم تلازم در گفتمان فلسفی این مقاله، ناظر به آن سازوکار ضروری و نظاممند است که

بر اساس مبانی متافیزیکی متمایز هر مکتب، گذار از معرفت نفس به معرفت رب را توضیح میدهد و تحقق آن را تضمین مینماید. این مکانیسم، صرفاً یک پیوند منطقیِ صوری نیست، بلکه ساختاری پویا و ریشه‌دار در هستی‌شناسی هر نظام فکری است که فرایند درونی تحقق این همراهی ضروری را تشریح میکند. بیان دقیقتر، سازوکار تلازم، چارچوب نظریه‌یی را ارائه میدهد که چگونگی تبدیل شدن خودشناسی به خداشناسی را بگونه‌یی قهری و درونزا-بازمینمایاند.

شیخ‌الرئیس ریشه‌های مسئله معرفت نفس و معرفت رب را در سنت حکمای پیشین میجوید. او با استناد به متون آنان، تأکید میکند که معرفت نفس بعنوان اصلی بنیادین، مورد تصریح آنها بوده و ریشه در وحی الهی داشته است؛ چنانکه بر محراب هیکل اسقلیبوس (از پیامبران الهی و صاحب معجزه شفای بیماران) نگاشته شده بود: «اعرف نفسك يا إنسان تعرف ربك» (ابن سینا، ۲۰۰۷: ۱۵۷). این عبارت حاکی از اصالت و قدمت این اصل بنیادین در سنت حکمی است. یکسان‌سازی سنت دینی و فلسفی بوعلی در رویکردی تطبیقی، نقل قولهای بزرگان دینی و آراء قدمای فلاسفه را کنار هم قرار داده و به تأیید متقابل این دو سنت میپردازد. وی این اقوال را با سخن رأس الحکماء هماهنگ میداند که فرموده: «مَنْ عَجَزَ عَنْ مَعْرِفَةِ نَفْسِهِ، فَأَخْلَقَ بِهِ أَنْ يَعِجَزَ عَنْ مَعْرِفَةِ خَالِقِهِ» (همانجا). اگرچه ممکن است «رأس الحکماء» در نگاه اول، به ارسطو برگردد،

اما با توجه به عدم وجود این عبارت در آثار او و جایگاه حضرت علی(ع) در مقام سرسلسله حکمای الهی، بنظر میرسد مراد ابن‌سینا، امیرالمومنین(ع) باشد (همان: ۱۵۸).

### ۱-۱. مبانی فلسفی تلازم در فلسفه ابن‌سینا

**الف) نفس‌شناسی بمتابۀ بنیاد متافیزیکی:**  
شیخ‌الرئیس صرفاً به نقل اقوال بسنده نکرده، بلکه نظام فلسفی خود را بر پایه خودشناسی بنا نهاده است. اهمیت این حدیث برای وی در درجه اول، اهمیت نفس‌شناختی دارد. هدف اصلی ابن‌سینا از طرح این حدیث، اثبات اهمیت و ارزش نفس‌شناسی از طریق ارتباط آن با خداشناسی است. از این منظر، نفس‌شناسی نقش کلیدی در نظام فلسفی سینوی ایفا میکند، تا آنجاکه علاوه بر اختصاص بخشهایی عمده از کتب شفه نجات و اشارات به این مبحث، بیش از سی رساله درباب نفس، حقیقت، ماهیت، بقا و معاد آن تألیف کرده است (نصر، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

**ب) سازوکار دو وجهی تلازم:** سازوکار تلازم از دیدگاه ابن‌سینا دارای ساختاری دو وجهی است. وجه اول، گذر از خداباوری به تجرد نفس: در این مرحله، بوعلی از باور به خدا بعنوان مقدمه‌یی برای اثبات تجرد نفس بهره میگیرد. این گذر، درواقع بنیان متافیزیکی نظام فلسفی او را تشکیل میدهد. از آنجاکه هرگونه بحث از عوالم ماوراء طبیعت، مبتنی بر اثبات عالم تجرد است، نفس‌شناسی سینوی بخوبی این

وظیفه را به انجام میرساند (حائری یزدی، ۱۳۶۱: ۸۷). وجه دوم، گذر از تجرد نفس به خداشناسی: در این مرحله، معرفت نفس بعنوان نردبانی برای معرفت رب عمل میکند. این گذر، بعد معرفت‌شناختی نظام وی را تشکیل میدهد. بر این اساس، شناخت نفس مجرد، مدخلی برای شناخت وجود مجرد تام یعنی خداوند خواهد بود (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

**ج) تماثل عالم کبیر و عالم صغیر:** بنیاد هستی‌شناختی تلازم شیخ‌الرئیس در پاسخ به پرسشهای ابوسعید ابوالخیر، با طرح مسئله تناسب و تماثل میان نفوس سماوی و ارضی، به تبیین بنیادهای هستی‌شناختی این تلازم میپردازد. وی معتقد است از طریق تناظر عالم کبیر و عالم صغیر است که پروردگار شناخته میشود. بیان دیگر، اگر چنین تناسبی در کار نباشد، شناخت خداوند غیرممکن خواهد بود (همو، ۱۴۰۰: ۳۳۸). این بیان ابن‌سینا، پیوند ناگسستنی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را در نظام فکری وی نشان میدهد. درواقع، از آثار و نشانه‌هایی که عوالم بالاتر بر عوالم پایتتر میگذارند، میتوان به وجود مؤثر پی برد. این استدلال، درحقیقت، صورتی از برهان «رسیدن از اثر به مؤثر» در حوزه خداشناسی فلسفی است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۲ / ۲۴۵). ابن‌سینا برای تکمیل استدلال خود به آیه شریفه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (حشر / ۱۹) استناد میکند و از آن نتیجه میگیرد که نسیان خدا و نسیان نفس، دو روی یک سکه‌اند. این بیان حاکی از

اقتران وجودی میان معرفت نفس و معرفت رب است (ابن سینا، ۲۰۰۷: ۱۴۸).

د) تجلی عرفانی تلازم در آثار سینوی: در آثار عرفانی بوعلی مانند رساله فی العشق، رساله الطیر و بخش پایانی الاشارات و التنبيهات- میتوان جلوه‌های عملی این سازوکار را مشاهده کرد. در این آثار، ابن سینا شیوه رسیدن سالک به وصول و نور را از مسیر معرفت نفس ترسیم میکند (امین رضوی، ۱۳۷۶: ۱۸۹). متأسفانه اثر بسیار مهم وی در اینباره، یعنی حکمة المشرقین، مفقود شده است.

## ۲-۱. تحلیل مکانیسم تلازم

الف) سلوک از نفس ناطقه به نفس کلی:

ابن سینا در تشریح مکانیسم تلازم، مسیر شناخت را از نفس ناطقه فردی بسمت نفس کلی و سپس بسوی عقل فعال و در نهایت به خداوند، به تصویر میکشد. این سیر صعودی، در حقیقت بازتابی از نظام سلسله‌مراتب وجود در فلسفه سینوی است (سجادی، ۱۳۷۹: ۲۳۴).

ب) نقش عقل فعال در مکانیسم تلازم: عقل

فعال بمثابة اصل واسط در این مکانیسم عمل میکند؛ از یکسو، صورتهای معقول را به نفس انسانی افاضه میکند و از سوی دیگر، تجلی وجود الهی است. بنابراین، شناخت نفس از طریق شناخت رابطه آن با عقل فعال، به شناخت خداوند منتهی میشود (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۳۷). تلازم معرفت نفس و معرفت رب در نظام فلسفی شیخ‌الرئیس، دارای مبانی متافیزیکی، معرفت‌شناختی و

هستی‌شناختی عمیقی است. این تلازم نه یک توصیه اخلاقی صرف، بلکه برهانی فلسفی برای اثبات وجود خدا و شناخت صفات اوست. ابن سینا با تلفیقی بدیع از ستهای فلسفی، دینی و عرفانی، نظریه تلازم را از سطح یک توصیه اخلاقی فراتر برده و آن را به یک برهان فلسفی جامع تبدیل میکند. از منظر متافیزیکی، اثبات تجرد نفس بعنوان جوهر مجرد، سنگ بنای این ساختمان فکری است. نفس نه تنها موضوع شناخت، بلکه شرط امکان هرگونه شناخت متافیزیکی است. از دیدگاه معرفت‌شناختی، این سازوکار دارای حرکتی دوجهی و دیالکتیکی است: هم از خدا باوری به تجرد نفس میرود و هم از تجرد نفس به خداشناسی باز میگردد. نقش محوری عقل فعال بعنوان واسطه فیض و واسطه الهی، حلقه اتصال این نظام سلسله‌مراتبی است. سلوک معرفتی از نفس ناطقه فردی بسوی نفس کلی و سپس عقل فعال و در نهایت به ذات اقدس الهی، مسیری است که هم جنبه برهانی-فلسفی دارد و هم بُعد سلوکی-عرفانی. این نظریه در آثار متأخر ابن سینا، بویژه در رسائل عرفانی او، به اوج خود میرسد و نشان میدهد که چگونه خودشناسی میتواند به شناخت مبدأ متعالی بینجامد.

۲. تلازم معرفت نفس و معرفت رب و

مکانیسم آن در حکمت اشراق

شهاب‌الدین سهروردی، بنیانگذار حکمت اشراق، معرفت نفس را سنگ‌بنای تمام حکمت و

کلید گشایش گنجینه معرفت الهی میدانند. از نگاه او، این معرفت یک مسئله روش‌شناختی اساسی است که پیش‌شرط هر شناخت حقیقی بشمار می‌رود. سهروردی نفس را شعاعی از روح قدسی تلقی میکند و شناخت آن را کلید حکمت و مهمترین امر حکمی در نظر می‌گیرد، بگونه‌یی که اساساً کلید دیگری برای حکمت قائل نیست. چنانکه یکی از شارحان شیخ‌اشراق مینویسد: «معرفة هذا الشعاع القدسی من اهم المهمات الحکمیة... و معرفته مفتاح الحکمة، و لیس للحکمة مفتاح غیرها» (شهرزوری، ۱۳۸۳: ۴۶۷). بنابراین، در نظام اشراقی، خودشناسی پیش‌نیاز ضروری برای شناخت هستی و در نهایت، شناخت خداوند است.

## ۱-۲. بنیادهای نظری تلازم

مبانی فلسفی سهروردی بر سنخیت وجودی نفس انسان با مبدأ هستی استوار است. از دیدگاه او، نفس گوهری نورانی و جاویدان است که از عالم انوار (مجردات) نشئت گرفته است. این سنخیت نوری، بنیان نظری تلازم خودشناسی و خداشناسی را تشکیل میدهد؛ به این معنا که شناخت حقیقت نورانی نفس، بطور ضروری به شناخت نورالانوار (خداوند) راه میبرد (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱: ۱۰۰). سهروردی نفس را جوهر حی قائم بذات میدانند که همین صفات، دلیلی بر وجود حی قیوم (خداوند) است که کل هستی قائم به اوست (سهروردی، ۱۳۷۲: ۱۴۰/۳). او

این تلازم را با استناد به «یا انسان اعرف نفسک تعرف ربک» تقویت میکند و آن را کلام عتیق میخواند (همان: ۱/ ۴۰۳). وی اگرچه به امتناع معرفت کامل ذات حق اذعان دارد، اما معتقد است هر فردی بمیزان استعداد و کمال وجودی نفس خویش، میتواند به معرفتی نسبی و متناسب با مقامش نایل شود (همان: ۲/ ۳۷۷). بنابراین، مکانیزم تلازم، مبتنی بر مراتب وجودی نفس است و با ارتقای مرتبه نفس از طریق تهذیب، معرفت به خدا نیز عمیقتر میگردد. این معرفت، صرفاً نظری نیست و در قالب یک سلوک عملی تحقق می‌یابد. در رساله بستان القلوب تأکید شده که شناخت خداوند موقوف بر شناخت نفس است و هرچه ریاضت و تلاش برای استکمال نفس بیشتر باشد، این معرفت فزونی می‌گیرد (همان: ۳۷۴ و ۳۷۷). سرانجام، آزادسازی نفس از تعلقات جسمانی (همانگونه که در حکایت افلاطون آمده) شرط ضروری برای فعالسازی مکانیزم تلازم و اتصال به عالم اعلی است (اسفندیاری و الیاسی، ۱۳۹۹: ۳۲۳).

## ۲-۲. تمثیلهای اشراقی در تبیین مکانیسم

سهروردی برای تبیین رابطه نفس انسانی با حقیقت متعالی و چگونگی این ارتباط، از تمثیلهای رمزی بهره برده است. مکانیسم اصلی در این تمثیلهای، خودشناسی بمتابهِ خداشناسی است.

**تمثیل طاووس در قفس:** در این تمثیل، پادشاه (نماد نور الانوار)، طاووسی (نماد نفس انسانی) را

در چرمی تاریک (نماد بدن مادی) زندانی میکند تا گذشته نورانی خود را فراموش کند و به دانه‌های ارزن (نماد لذات مادی) دلخوش شود. در اینجا مکانیسم تلازم، یادآوری و بیداری است. نفس با شنیدن نشانه‌ها (مثل صدای پرندگان یا بوی گل) انس میگیرد، ولی تنها با رهایی از حجاب بدن به معرفت حقیقی میرسد. خودشناسی، به یادآوری همان هویت فراموش شده نورانی است که شناخت پروردگار را در پی دارد (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳/۳۰۵؛ نظیری خامنه، ۱۳۹۱: ۱۲۹).

**تمثیل ماه و خورشید:** در این تمثیل، ماه (نماد نفس انسان) نوری از خود ندارد و نورش بازتابی از خورشید (نماد نورالانوار) است. هرچه ماه در مقابله‌ی کاملتر با خورشید قرار گیرد، نورش فزونی می‌یابد. در اینجا مکانیسم تلازم، تجلی و انعکاس است. نفس پاک شده مانند آینه‌ی صیقلی، نور حق را باز میتاباند تا جایی که سالک در خود، جز انعکاس آن نور نمی‌بیند. سهروردی با این تمثیل، شطحیات عارفانی مانند حلاج (انا الحق) را نه ادعای اتحاد، بلکه نشانه‌ی از محو نفس در شعاع نور حق تفسیر میکند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۳/۴۷-۴۱؛ مظفری، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

**تمثیل شب‌نم:** در این تمثیل، نفس انسانی به شب‌نمی تشبیه شده که اصلش از آسمان (عالم انوار) است و بر زمین (عالم ماده) فرود آمده است. با تابش نور خورشید (عنایت الهی)، این شب‌نم تبخیر شده و به اصل خویش باز می‌گردد. سهروردی با استناد به آیه «...الیه یصعد الکلم

الطیب...» (فاطر / ۱۰)، «کلم طیب» را نفس ناطقه نورانی انسان میدانند که میل ذاتی به بازگشت به اصل خویش دارد. مکانیسم حاکم بر این تمثیل، بازگشت به اصل است (پورجوادی، ۱۳۹۲: ۳۷۱). تلازم معرفت نفس و معرفت رب در حکمت سهروردی، بر پایه چند مکانیسم اصلی استوار است:

**الف) مکانیسم سنخیت وجودی:** نفس گوهری نورانی و از سنخ عالم انوار است؛ بنابراین، شناخت آن بطور مستقیم به شناخت مبدأ انوار (خداوند) منتهی میشود.

**ب) مکانیسم سلوک و تکامل:** معرفت نفس تنها از طریق تهذیب و سیروسلوک عملی حاصل میشود و این سلوک، ظرفیت وجودی نفس را برای دریافت تجلیات الهی افزایش میدهد.

**ج) مکانیسم تمثیلی-رمزگشایی:** با استفاده از نمادهایی مانند طاووس، ماه و شب‌نم، فرایند فراموشی، یادآوری، تجلی و بازگشت به اصل، بصورت عینی تبیین میگردد. در نهایت، از دیدگاه شیخ اشراق، خودشناسی حقیقی چیزی جز نورشناسی نیست و این نورشناسی ناگزیر به خداشناسی اشراقی منجر میشود. فلسفه او با خودشناسی آغاز میشود و با شناخت نور الانوار به کمال میرسد.

### ۳. تلازم معرفت نفس و معرفت رب و مکانیسم آن از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا در اثر سترگ خود، اسفار، سیر و سلوک عقلانی نفس را در چهار مرحله وجودی

ترسیم کرده که در نهایت به قرب الهی منتهی میشود (نصر، ۱۳۸۲: ۹۵-۹۴). این سفرهای چهارگانه، درحقیقت نقشه راهی برای تکامل نفس و گواهی انکارناپذیر بر مرکزیت رابطه خودشناسی و خداشناسی در نظام فکری اوست.

### خودشناسی، راهی بنیادین بسوی خداشناسی

قرآن کریم با بیانی حکیمانه، تأمل در درون انسان را یکی از راههای اصلی شناخت پروردگار معرفی میکند: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (ذاریات / ۲۱). ملاصدرا این مسیر «سیر انفسی» یا بازگشت به خویشتن را پس از روش «صدیقین»- مستقیمترین و متقنترین راه برای شناخت مبدأ هستی بخش میداند (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۲۰). در خداشناسی، شناخت حصولی از نفس، زمینه ساز استدلالهای فلسفی مانند برهان حرکت یا وجوب و امکان است. در این مسیر، انسان با درک فقر و حدود خویش، به مفهومی از وجود بینای، واجب و قدیم دست می یابد، اما این معرفت، صرفاً مفهومی و غیرمستقیم است و حضور بیواسطه خداوند را نمایان نمیسازد. در مقابل، شناخت حضوری نفس، شناختی بیواسطه، بیحجاب و یقینی است که در آن، نفس بدون نیاز به مفاهیم ذهنی، نزد خود حاضر است. این آگاهی حضوری، شدیدترین و مستقیمترین علم ممکن بشمار میرود. بر اساس حکمت متعالیه، این شناخت حضوری از نفس، عین شناخت

حضور از خداست؛ چراکه معلول، عین ربط و وابستگی به علت خود است (ایزدی، ۱۴۰۴).

بر اساس آموزه های حکمت متعالیه، تمامی موجودات، مظاهر و تجلیگاه اسماء و صفات الهی هستند، اما نفس انسان، بعنوان اشرف مخلوقات، کاملترین و گویاترین این مظاهر بشمار میرود؛ چنانکه امیر مؤمنان علی (ع) در کلامی نورانی فرموده اند:

«دَاوُكَ فَيْكَ وَلَا تَشْعُرُ

وَدَاوُكَ مِنْكَ وَلَا تَبْصُرُ

وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ

الَّذِي، بِآيَاتِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ

وَتَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ

وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمَ الْأَكْبَرُ»

(بنقل از ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۵۱).

صدرالمتألهین با اتکا به این مبانی، شناخت نفس را اصل و اساس هر معرفتی میداند. نوآوری مهم او، انتقال مبحث علم النفس از حوزه طبیعیات به قلمرو الهیات بود؛ بدین ترتیب، روانشناسی فلسفی را شاخه‌یی از علم الهی و مکمل شناخت مبدأ و معاد قرار داد. او خود تصریح میکند: «إِعْلَمُ أَنَّ مَرَاتِبَ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ الْإِلَهِيَّةِ... بِمَثَابَةِ كَنْزٍ يُغْلَقُ بِأَبْوَابِهِ، وَإِنَّمَا يُفْتَحُ ذَلِكَ الْبَابُ بِمِفْتَاحِ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ... لِأَنَّ مَعْرِفَةَ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا تَكُونُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الذَّاتِ الْعَالِمَةِ» (همو، ۱۳۹۰: ۹۹). در مرکز این نظریه، حدیث مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» قرار دارد که محور اصلی استدلالهای ملاصدراست (همو، ۱۳۸۹: ۱۱).

### ۱-۳. مکانیسم تلازم

پرسش محوری اینست که مکانیسم این تلازم چگونه عمل میکند؟ ملاصدرا بوضوح بیان میکند که خداوند، نفس انسان را «مثالاً» (یعنی نمودار و آینه‌یی) از ذات، صفات و افعال خویش قرار داده است. او میان مثل (شبهه) و مثال (نمودار) تمایز قائل شده و تأکید دارد که خداوند از مثل، منزّه است، اما مثال داشتن منافی تنزیه او نیست. بیاور وی: «خدای تعالی... نفس انسان را نموداری (مثالاً) از ذات و صفات و افعال خویش قرار داد... تا شناخت او، پلکانی (مرقاة) برای شناخت حق باشد» (همو، ۱۳۸۳: ۳۱۶). این دیدگاه نشان میدهد که انسان در سه ساحت ذات، صفات و افعال، آینه‌یی برای تجلی جلال و جمال الهی است.

ملاصدرا برای تبیین دقیقتر این رابطه، سه وجه برای تلازم برمی‌شمارد: الف) شناخت آلی و ابزاری: خودشناسی بمتابۀ ابزاری برای خداشناسی. ب) ملازمه بیواسطه: این دو شناخت چنان درهم تنیده‌اند که با تحقق خودشناسی، خداشناسی بلافاصله حاصل میشود. ج) شرطیت لازم: «علم النفس الّتی معرفتها سلّم معرفة الحق»، شناخت خداوند جز از مسیر شناخت نفس میسر نیست (همو، ۱۳۸۱: ۱۷۴).

در نقطه مقابل، آیه «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر / ۱۹) نشان میدهد که فراموشی خدا، به فراموشی خویشتن می‌انجامد. در حکمت متعالیه، بنیادیتترین اصل در تبیین رابطه انسان و خدا، عین‌الربط بودن معلول به علت است.

بر این اساس، وجود هر معلولی از جمله نفس انسان- نه تنها وابسته به علت است، بلکه هویت او عین تعلق و رابطه با علت خویش است. نفس انسان در نظام صدرا، نه فقط یک جوهر مجرد و ناطق، بلکه وجودی است که عین ربط به خداوند است. این نفس بمتابۀ آینه‌یی است که تنها در پرتو وجود حق، تابندگی و هویت می‌یابد. بنابراین، شناخت نفس درحقیقت شناخت همان ربط و تعلق است که به خداوند دارد (ایزدی، ۱۴۰۴). مهدی حائری یزدی این رابطه را چنین تحلیل میکند: «تمامی عالم هستی یا اوست و یا از اوست... معنای امکان فقری که ملاصدرا از آن دم میزند نیز جز این نیست» (حائری یزدی، ۱۳۶۱: ۱۴۵). ملاصدرا با الهام از آیاتی چون «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص / ۸۸) و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر / ۱۵)، و نیز حدیث نورانی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، اثبات میکند که حقیقت وجود انسان، هیچ استقلال‌ی ندارد و عین ربط، فقر و تعلق به وجود بیایان خداوند است. وجود انسان، چونان پرتوی از خورشید یا تصویری در آینه است که جز به وجود اصل خود قائم نیست (ایزدی، ۱۴۰۴).

بر این اساس، وجود انسان عین‌الربط و عین‌الفقر به پروردگار است. بنابراین، شناخت انسان ببعنوان موجودی فقیر- بدون شناخت وجود غنی‌بالذات غیرممکن است و بعکس. در اینجا دوری روشنگر (نه باطل) بین خودشناسی و خداشناسی شکل می‌گیرد.

### ۲-۳. زیرساختهای فلسفی مکانیسم تلازم

تبیین این مکانیسم، بدون اشاره به اصول بنیادین حکمت متعالیه ناقص است. این مبانی عبارتند از:

الف) علم حضوری و تجرد نفس: نفس انسانی بدلیل تجردش، دارای علم حضوری نیمه‌آگاهانه به مبدأ خویش است. این علم میتواند بر اثر تکامل نفس، به درجه‌یی از وضوح برسد که سالک، خدا را از هر چیزی آشکارتر ببیند (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۳۳۰).

ب) حرکت جوهری و امکان فقری: نفس، جوهری متحرک است که در حرکتی دائمی بسوی کمال سیر میکند (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۱۲۴). این حرکت، نیازمند محرکی است که به واجب‌الوجود منتهی میشود. نفس با درک امکان فقری خویش (یعنی فقر و وابستگی ذاتیش)، به وابستگی وجودی خود به وجود بینهایت الهی پی میبرد.

ج) اتحاد عاقل و معقول و تشکیک وجود: بر اساس قاعده اتحاد عاقل و معقول، نفس با شناخت اشیاء - که مظاهر الهی هستند - با حقیقت آنها متحد شده و به شناخت مظاهر الهی نایل میشود. در پرتو تشکیک در وجود، نفس با حرکت جوهری خود، از مراتب ضعیف بسوی مراتب شدید وجود (قرب به خداوند) سیر میکند و در نهایت، با رسیدن به تجرد، به شهود مستقیم حق دست می‌یابد (کربن، ۱۳۹۱: ۲۱۵).

این سفر، عین تحقق حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» است.

در حکمت متعالیه ملاصدرا، معرفت نفس و معرفت رب، دو روی یک سکه و ناگزیر از یکدیگرند. مکانیسم این تلازم بر چند پایه استوار است:

الف) آینه بودن نفس: نفس انسان، کاملترین مظهر اسماء و صفات الهی است.

ب) تجرد نفس: تجرد نفس زمینه را برای علم حضوری به مبدأ فراهم میسازد.

ج) اتحاد عاقل و معقول: نفس با شناخت مظاهر الهی، در نهایت به شهود مستقیم حق نایل می‌آید. بنابراین، از منظر ملاصدرا، خودشناسی، سفر روحانی و وجودی به درونیات است که در نهایت به شناخت حقیقت مطلق منتهی میشود. این راه، همان سیر انفسی قرآنی است که ملاصدرا سازوکار وجودشناسانه آن را بشکلی نظاممند تبیین کرده است. بتعبیر هانری کربن، در اندیشه صدرایی، «انسان کامل، همان کتاب گشوده الهی است که خواندن آن مساوی با شناخت خداست» (همان: ۲۸۹).

### تحلیل تطبیقی وجوه اشتراک سه فیلسوف

#### مسلمان

اگرچه مکاتب فکری ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا از حیث مبانی و روش متمایزند، اما در مواجهه با حدیث شریف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ

رَبِّهٗ»، بر مجموعه‌یی از اصول بنیادین و مشترک توافق دارند که شالودهٔ فلسفهٔ اسلامی را در این موضوع شکل می‌دهد. در اینجا به بررسی تطبیقی دیدگاه سه فیلسوف مورد نظر - که هر سه در رأس سه مکتب فلسفی اسلامی قرار دارند - می‌پردازیم. در این قسمت وجوه اشتراک این سه دیدگاه مطمح نظر است که شش جهت اشتراکی مهم و شاخص، تحلیل و بررسی خواهد شد. محور اصلی‌یی که این تطبیق ششگانه را به نقطهٔ مرکزی واحدی مرتبط و متصل می‌کند، تلازم بین نفس انسان و خداوند است. این تلازم هم در معرفت طرفین وجود دارد و هم در نسیان آنها؛ معرفت نفس مستلزم معرفت خداوند و نسیان خداوند، مستلزم نسیان نفس.

**پذیرش همزمان حجیت و حیانی و عقلانی**  
 حدیث: این سه حکیم، حدیث مذکور را نه صرفاً بیانی تمثیلی، بلکه اصلی مسلم و حکمتی الهی میدانند که واقعیتهای وجودی و معرفتی را بیان می‌کند. از منظر آنها، این حدیث کلیدی است که قفل رابطهٔ انسان با حقیقت مطلق را می‌گشاید. بنابراین، کوشش فلسفی آنان معطوف به انکار یا تعدیل این اصل نیست، بلکه متوجه کشف سازوکار عقلانی و تبیین فلسفی چگونگی تحقق این پیوند است. هر سه فیلسوف در پی نشان دادن چرایی و چگونگی انتقال از شناخت موجودی محدود (نفس) به شناخت وجودی نامحدود (الله) هستند. این پذیرش اولیه، ریشه

در جهان بینی دینی آنها دارد که عقل و وحی را دو منبع مکمل و همسو می‌انگارد.

**تجرد نفس ناطقه:** پیش شرط اتصال به عالم متعالی و یکی از مبانی کلیدی و مشترک، باور به تجرد نفس ناطقهٔ انسانی است. ابن سینا با براهینی همچون انسان معلق، نفس را جوهری مجرد از ماده معرفی می‌کند که فعالیت‌های ادراکی، دلیل تجرد آن است. سهروردی نفس را نور اسپهبدی یا جوهری نورانی میداند که ذاتاً مجرد است و تنها بدلیل تعلق به بدن، در عالم ماده ظهور یافته است. ملاصدرا با پذیرش حرکت جوهری، نفس را در آغاز جسمانیة الحدوث دانسته، اما معتقد است این نفس در سیر تکاملی خویش به تجرد رسیده و روحانیة البقاء میگردد. باور به تجرد، سنگ بنای تمام استدلال‌های بعدی است، زیرا تنها حقیقتی مجرد است که میتواند با عوالم مجردات و در نهایت، با مبدأ مجرد تام (خداوند) ارتباط برقرار کرده و او را بشناسد. اگر نفس صرفاً مادی و فانی بود، هرگز نمیتوانست از دایرهٔ طبیعت فراتر رفته و به شناختی متافیزیکی نایل آید.

**علم حضوری به نفس:** این سه حکیم، معرفت حقیقی به نفس را از سنخ علم حضوری میدانند، نه علم حصولی. علم حضوری به خویشتن، تنها نقطهٔ اتکای یقینی و تردیدناپذیر در کل نظام معرفتی انسان شمرده میشود. بهمین دلیل، این آگاهی بیواسطه، پایه‌یی استوار برای حرکت بسوی شناخت خداوند فراهم می‌آورد.

**انسان بمتابه عالم صغیر:** این اندیشه کهن و عمیق که در تفکر هر سه فیلسوف حضوری برجسته دارد، انسان را عالم اصغر میدانند که تمامی مراتب و حقایق عالم اکبر را بگونه‌یی در خود جمع و منعکس کرده است. بر این اساس، انسان نمونه‌یی فشرده از کل کیهان است. همانگونه که عالم دارای مراتب مادی، مثالی، عقلی و الهی است، نفس انسان نیز دارای مراتب حسی، خیالی، عقلی و الهی است که متناظر با همان عوالمند. بنابراین، خودشناسی مساوی با جهانشناسی است و شناخت نظام پیچیده نفس، انسان را به شناخت حکیم مطلق (خدای عالم اکبر) رهنمون میسازد.

**رابطه دیالکتیکی غفلت (نسیان خدا و نسیان نفس):** این فیلسوفان با استناد به آیه «نَسُوا اللَّهَ فَاَتَسَاهُمُ اَنْفُسُهُمْ» (حشر/۱۹)، به رابطه‌یی دوسویه و دیالکتیکی بین فراموشی خدا و فراموشی خویشتن قائلند. این رابطه، علّیتی یک‌سویه نیست، بلکه دو طرفه است. غفلت از خداوند، باعث فراموشی هویت حقیقی انسان (که ربط به آن مطلق است) میشود و این غفلت از نفس، بنوبه خود، پرده‌یی بر چشم می‌افکند تا انسان نشانه‌های خدا را نبیند و غفلت از او تشدید شود. نقطه مقابل این دور باطل (دور مضل)، دور روشنگر توجه به خداست که به خودشناسی می‌انجامد و خودشناسی، بنوبه خود، به خداشناسی عمیقتر منجر میشود.

**نفس، آینه ذات و صفات الهی:** هر سه فیلسوف بر این اصل تأکید دارند که نفس انسانی

آینه‌یی است که میتواند ذات و صفات الهی را نشان دهد؛ اگرچه سازوکار این آینه‌داری نزد هر یک متفاوت است. ابن‌سینا با تأکید بر تناظر عالم کبیر و صغیر، نفس را نمونه‌یی از صفات کمالی (مانند علم و قدرت) بصورت محدود میدانند که ذهن را بسوی علتی دارای این صفات بصورت نامحدود، رهنمون میگردد. سهروردی نفس را نوری میدانند که ذاتاً از نور الانوار تابیده شده و بهمین دلیل قابلیت نمایش حقیقت نور اعلی را دارد. ملاصدرا تصریح میکند که نفس در سیر تکاملی خویش، بتدریج به مظهر تام اسماء و صفات الهی تبدیل میشود.

ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا در یک جریان فکری مشترک حرکت میکنند که ویژگیهای اصلی آن عبارتند از: خداباوری بعنوان نقطه آغاز و پایان، عقل‌گرایی مشروط در طول وحی و شهود، نفس‌باوری بعنوان کلید حل معماهای هستی، و هدفمندی حکمت برای رسیدن به سعادت و قرب الهی. این اصول بنیادین، چارچوبی واحد ایجاد میکنند که مکاتب مختلف در آن به ارائه تبیینهای متنوع و غنی میپردازند.

**تحلیل تطبیقی وجوه افتراق سه فیلسوف مسلمان**  
برغم مشترکات مهم ذکر شده بین این سه فیلسوف درباب تلازم و ترابط معرفتی و نسیانی بین نفس و خداوند، تفاوت‌های آنها در مبانی متافیزیکی، روش‌شناختی و غایت‌شناختی، مسیرهایی متمایز را برای تبیین چگونگی این

پیوند رقم زده است. در ادامه مهمترین تفاوت‌های مبنایی هستی‌شناختی، روشی شناختی و غایت‌شناختی که در رویکرد معرفت‌شناختی آنها منعکس گردیده را در افتراقات سه‌گانه ذیل مورد تطبیق، تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

**افتراق در مبانی متافیزیکی:** ریشه تمایز در تبیین تلازم خودشناسی و خداشناسی، به نگرش هر فیلسوف به حقیقت نفس بازمی‌گردد. در حکمت سینوی، نفس جوهر مجرد (روحانیه‌الحدوث) ایستا و ثابت است و مکانیسم تلازم، مبتنی بر رابطه‌ی استعلایی و بیرونی است؛ به این صورت که نفس مجرد (بعنوان معلول) از طریق برهان، به علت مجرد خود، یعنی عقل فعال، استنتاج می‌کند. در فلسفه اشراق سهروردی، نفس نور اسپهبدی است که از نورالانوار فیضان یافته است و مکانیسم تلازم بر پایه سنخیت وجودی و اشراق استوار است. خودشناسی، بمعنای یادآوری هویت نورانی اصیل و درک وابستگی ذاتی به نور اعلی است که بصورت اتحاد اشراقی و حضوری محقق می‌شود. در حکمت متعالیه ملاصدرا، نفس جوهری پویا و در حرکت جوهری و جسمانیه‌الحدوث و روحانیه‌البقاء است. با تکیه بر اصالت وجود و تشکیک در مراتب وجود، نفس در سیر تکاملی خود به این حقیقت نایل می‌گردد که عین‌الربط و امکان فقری محض در برابر واجب تعالی است. در این نگاه، مکانیسم تلازم یک فرایند درونی و وجودی است؛

بگونه‌ی که خودشناسی (شناخت ربط محض) عیناً همان خداشناسی (شناخت مرتبط به) است.

**افتراق در روش و مسیر شناخت:** مکانیسم اصلی دستیابی به معرفت، نزد این سه فیلسوف، از سه مسیر جداگانه عبور می‌کند. مسیر ابن‌سینا کاملاً عقلانی و قیاسی است. این مسیر متکی بر دو گام برهانی است: اثبات مجرد نفس از طریق تحلیل فعالیت‌های مجرد عقلی، و استنتاج ضرورت وجود یک علت مجرد تام برای این معلول مجرد. این فرایند، یک پل منطقی است که در ذهن و با ابزار مفاهیم (علم حصولی) بنا می‌شود. مسیر سهروردی، گذر از استدلال محض به سلوک عملی و مشاهده باطنی است. این روش شامل مراحل زیر است: تهذیب نفس و پالایش باطن برای زدودن حجابهای ظلمانی، انکشاف شهودی هویت نورانی خویشتن در پرتو اشراق، تلازم ذاتی میان شناخت نور نفس و نورالانوار. در اینجا، معرفت نه از طریق مفاهیم، بلکه بصورت حضوری و مستقیم (علم حضوری) حاصل می‌شود. روش ملاصدرا وجودی-حرکتی (سیر انفسی) است که با تلفیق برهان و کشف، مسیری پویا و وجودی ترسیم می‌کند و شامل این مراحل است: آغاز از علم حضوری به نفس، تکامل وجودی نفس در پرتو حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول، شهود حضوری فقر ذاتی نفس (امکان فقری) و وابستگی محض آن به وجود بینهایت. این مسیر، یک سیر تکاملی درونی است که در آن، خود نفس شناخته‌شونده متحول شده

و به مرتبه‌یی از وجود ارتقا پیدا میکند که حقیقت خود را عین ربط به حق می‌یابد.

**افتراق در جایگاه سلوک عملی:** نقش و جایگاه تهذیب اخلاق و سلوک عملی در تحقق این معرفت، نزد این سه فیلسوف متفاوت است. اگرچه ابن‌سینا در رساله‌های تمثیلی خود به سلوک روحانی اشاره کرده، اما در بدنه نظام فلسفی او، مرکز ثقل بر معرفت نظری و برهانی استوار است؛ سلوک عملی، گرچه مفید است، اما شرط ضروری برای تحقق معرفت فلسفی بشمار نمی‌رود و نقشی حاشیه‌یی دارد. برای سهروردی، سلوک عملی و تهذیب نفس، شرط لازم و بیدیل برای حصول معرفت حقیقی است و بدون مجاهدت و ریاضت شرعی، نفس از غبار طبیعت پاک نمیشود و اشراق نور حقیقت بر آن صورت نمیپذیرد؛ حکمت او ذاتی سلوکی و ذوقی دارد. ملاصدرا نقش سلوک عملی را بنهایت رسانده و آن را با بنیادیت‌ترین اصل فلسفی خود، یعنی حرکت جوهری نفس، یکی میداند. اعمال نیک و عبادات، تنها رفتارهای ظاهری نیستند، بلکه عوامل مستقیم در تحول و تکون وجودی نفسند. هر عمل نیکی، صورت ملکی خاصی در نفس ایجاد میکند که وجود آن را شدت بخشیده و بسوی مجرد سوق میدهد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این پژوهش تطبیقی با واکاوی نظاممند مکانیسم تلازم معرفت نفس و معرفت رب در

اندیشه ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا، به تحلیل و بررسی دیدگاه‌های این سه فیلسوف مکتب‌ساز درباره این مسئله مهم انسانشناسی پرداخته تا بتواند از این طریق به تفسیر فلسفی آنها از حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» دست یابد.

مهمترین نتیجه این پژوهش تحلیلی-تطبیقی، تعیین نقاط افتراق و اشتراک آنها درباره مکانیسم تلازم معرفت نفس و معرفت رب بوده است. یافته‌ها حاکی از آنست که اگرچه این سه حکیم، در اصول کلیدی همچون پذیرش حجیت حدیث، مجرد نفس، علم حضوری، آینه بودن نفس و رابطه دیالکتیکی نسیان، مشترکند، اما تفاوت آنها در مبانی متافیزیکی، روش‌شناختی و غایت‌شناختی، به طراحی سه مکانیسم کاملاً متمایز در تبیین چگونگی تحقق این تلازم انجامیده است.

ابن‌سینا با مبنا قرار دادن مجرد ایستای نفس، سازوکاری عقلانی-استنتاجی ارائه میدهد که در آن، شناخت نفس بعنوان معلول مجرد، ذهن را از طریق یک قیاس برهانی از نوع «از معلول به علت» بسوی علت مجرد تام سوق میدهد. این مسیر، اساساً نظری-ذهنی و متکی بر علم حصولی است و نقش سلوک عملی در آن حداقلی است.

در مقابل، سهروردی با بنیان نهادن نظام نور و ظلمت، سازوکاری اشراقی-سلوکی را پیش میکشد. در این نگاه، خودشناسی نه یک کشف استدلالی، بلکه یادآوری هویت نورانی اصیل و بازگشت از غربت مادی است. بدلیل سنخیت وجودی بین نور اسپهبدی (نفس) و نورالانوار،

شناخت اولی، بطور ذاتی و بیواسطه، مستلزم شناخت دومی است. روش شهودی سهروردی وابسته به سلوک عملی و تهذیب نفس است.

ملاصدرا، با همراه کردن سه اصل اصالت وجود، حرکت جوهری و تشکیک در مراتب وجود، با رویکردی کاملاً وجودی، طرحی نو دربارهٔ رابطه خدا و انسان ارائه می‌دهد. در این تبیین، خودشناسی یک سیر تکوینی است که در آن، نفس در مسیر حرکت جوهری خود، بتدریج به شهود این حقیقت نایل می‌آید که عین‌الربط و امکان فقری محض در برابر وجود بینهایت الهی است. در این رویکرد، خودشناسی عین خداشناسی میشود، چراکه شناخت رابط بطور ذاتی، شناخت مرتبط به را در خود دارد. این تبیین، معرفت را از حیطة ذهن (مانند ابن‌سینا) و حتی قلب (مانند سهروردی) فراتر برده و به عین وجود و تحقق عینی سالک گره میزند.

در یک جمع‌بندی نهایی، میتوان این سیر تطور را بصورت زیر ترسیم نمود: گذار از یک تلازم استدلالی-خارجی نزد ابن‌سینا، به یک تلازم اشراقی-ماهوی در اندیشه سهروردی، و در نهایت، فراتر رفتن به یک تلازم وجودی-عینی در حکمت متعالیه. هر سه فیلسوف در تحلیل و تبیین فلسفی تلازم معرفت نفس و معرفت رب و نیز تلازم نسیان رب و نسیان نفس، گامی بزرگ برداشته‌اند؛ هرچند رویکرد صدرایی در این مسئله، بدلیل یکپارچه‌سازی معرفت نظری و سلوک عملی، نه تنها کاملترین سازوکار فلسفی برای تحقق حدیث

شریف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» ارائه می‌دهد، بلکه پاسخی ژرف به بحران هویت انسان معاصر است؛ انسانی که میتواند با بازگشت به خویشتن حقیقی خویش، نه بمتابه موجودی بیگانه و سرگردان در جهان، بلکه بعنوان وجودی یگانه و مرتبط با حقیقت مطلق، احساس غربت وجودی خویش را درمان کند. پژوهش پیش‌رو، ظرفیت این سنت غنی فلسفی را برای گفتگو با فلسفه ذهن و وجودشناسی معاصر بروشنی آشکار میسازد.

## منابع

### قرآن کریم

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹) قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن‌ابی‌جمهور، محمدبن زین‌الدین (۱۴۰۵ق) عوالی اللنالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة قم: دار سید الشهداء.

ابن‌سینا (۱۳۸۳) رساله نفس، مقدمه، حواشی و تصحیح موسی عمید، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.

----- (۱۴۰۰) رسائل ابن‌سینا، قم: بیدار.

----- (۱۴۰۴ق) الشفاء (الطبیعیات، کتاب النفس)، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

----- (۲۰۰۷م)، رساله احوال النفس، مقدمه و تحقیق فؤاد الاهوانی، پاریس: دار بیبلیون.

اسفندیاری، سیمین؛ الیاسی، آزاده (۱۳۹۹) «تطبیق خودشناسی از منظر کی‌یرگارد و شیخ اشراق»، تأملات فلسفی، شماره ۲۴، ص ۳۳۶-۳۱۵.

امین رضوی، مهدی (۱۳۷۶) سهروردی و مکتب اشراق، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.

- ایزدی، محسن (۱۴۰۴) «تحلیل فلسفی فرایند علم شهودی به خداوند در حکمت متعالیه (با الهام از آیات و روایات)»، اندیشه دینی، شماره ۲۵، ص ۱۶-۳.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۲) اشراق و عرفان، تهران: انتشارات انجمن.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق) غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق و تصحیح سید مهدی رجائی، قم: دار الکتب الاسلامیه.
- جاوید، نصرت الله (۱۳۹۲) چکیده انسان‌شناسی و خودشناسی: رازها و نیازهای انسان، تهران: کدیور.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱) کاوشهای عقل عملی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حبیبی، نجفقلی؛ حسینی الموسوی، مریم (۱۳۹۰) «خودشناسی از نظر افلاطون و سهروردی»، پژوهشهای اخلاقی، شماره ۶، ص ۱۰۲-۱۰۹.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۶) شرح اشارات و تنبیهات، تهران: آیت اشراق.
- رجبی، ابوذر (۱۳۹۲) «تحلیل تطبیقی نقش خودشناسی در معرفت به خدا از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی»، انسان‌پژوهی دینی، شماره ۳۰، ص ۱۱۳-۸۹.
- سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۷۹) تاریخ حکما و عرفای متأخر، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۳) رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقايق الربانية، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق) تفسیر المیزان، قم: انتشارات اسلامی.
- کربن، هانری (۱۳۹۱) ملاصدرا فیلسوف و متفکر بزرگ ایرانی، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصور، تهران: جاویدان.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۶۸) آموزش فلسفه، ج ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶) مسئله شناخت، تهران: صدرا.
- مظفری، حسین (۱۳۹۰) «اشراق و عرفان دوره نخستین»، انوار معرفت، شماره ۱، ص ۱۱۴-۸۷.
- ملاصدرا (۱۳۷۸) المظاهر الإلهية في أسرار العلوم الکاملية، تصحیح و تحقیق سیدمحمد خامنه‌ای، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۱) کسر أصنام الجاهلية، تصحیح و تحقیق محسن جهانگیری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۳) الحکمة المتعالية في الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۸۹) اسرار الآيات و انوار البينات، تصحیح و تحقیق محمدعلی جاویدان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- (۱۳۹۰) مجموعه رسائل فلسفی، ج ۳، تصحیح و تحقیق سید یحیی یثربی و احمد شفیعیها، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- نصر، سیدحسین (۱۳۷۹) سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام. تهران: علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۲) صدرالمتألهين و حکمت متعالیه، ترجمه حسین سوزنجی، تهران: سهروردی.
- نظیری خامنه، نوشین (۱۳۹۱) خودشناسی از دیدگاه شیخ اشراق و افلوطنین، تهران: دانشگاه الزهراء.
- یزدان‌پناه، سیدیدالله (۱۳۹۱) حکمت اشراق، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.